جلسه 663

سه شنبه 01/09/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در نقض دوم محقق عراقی ره بود بر مسلک اقتضاء، که فرمودند قائلین به مسلک اقتضاء که معتقدند می شود شارع ترخیص بدهد در مخالفت احتمالیه علم اجمالی، اینها باید ملتزم بشوند به جواز مخالفت احتمالیه همه علمهای اجمالی. امکان ترخیص در مخالفت احتمالیه مساوق است با تصدیق به وقوع آن، در حالی که این آقایان که قائل به مسلک اقتضاء هستند امکانش را اثبات کردند وقوعش را نپذیرفتند.

ایشان در توجیه این مطلب فرموده است: اگر شما قائل شدید به امکان ترخیص در ترک موافقت قطعیه و مخالفت احتمالیه علم اجمالی را گفتید جائز هست شارع اذن بدهد که می توانید مخالفت احتمالیه بکنید علم اجمالی را، پس شما باید بیائید به اطلاق دلیل اصل در این دو طرف علم اجمالی عمل کنید. کل شیء لک حلال این دو آب را که می دانیم یکی از آنها نجس است شامل می شود، آنی که به نظر شما مشکل دارد اطلاق احوالی اصالة الحل در این آب وآن آب هست. اصل قاعده حل در این دو آب که مشکلی ندارد، مشکل به نظر شما ناشی می شود از اطلاق احوالی قاعده حل در این آب الف که می گوید هذا حلال سواء شربت الماء الثانی أم لا. این اطلاق احوالی تعارض می کند با اطلاق احوالی ای که در قاعده حل در آب دوم هست که آن هم می گوید الماء الثانی حلال سواء شربت الماء الاول أم لا. این اطلاق های احوالی وقتی تعارض کرد و تساقط کرد، اطلاق های احوالی از بین می رود، اما چرا از اصل قاعده حل در این دو آب رفع ید می کنید؟ خب بپذیرید که هذا الماء الاول حلال إذا ترکت شرب الماء الثانی. الماء الثانی حلال إذا ترکت شرب الماء الاول. ایشان از این تعبیر می کند به اطلاق افرادی قاعده حل، یعنی شمول قاعده حل نسبت به این آب و شمول قاعده حل نسبت به آن آب مشکلی ندارد، اطلاق احوالی این دو قاعده حل مشکل دارد. خب اطلاق احوالی اش ترخیص در مخالفت قطعیه می دهد. از اطلاق احوالی این دو قاعده حل رفع ید کنیم ولی وجهی ندارد که از اصل این خطاب رفع ید کنیم. نتیجه می شود ترخیص در ارتکاب وشرب احد المائین لا بعینه. هر کدام از این دو آب را می توانی بخوری به شرط ترک خوردن آب دیگر.

اقول: این نقض، نقض قوی ای است و جواب از آن جواب مشکلی است. شبیه این مطلب را مرحوم محقق ایروانی هم دارد.

محقق ایروانی این مطلب را در تعارض الخبرین فرموده ولی شبیه آن را می شود در تعارض الاصلین مطرح کرد. فرموده است: وقتی که ما دیدیم که قاعده حل در این آب الف با قاعده حل در آب ب تعارض کرد، قاعده حل را در احد المائین جاری می کنیم می گوئیم احد هذین المائین حلال. آنوقتی که می گفتیم هذا الماء الاول حلال، تعارض می کرد با هذا الماء الثانی حلال، آنها با هم تعارض کردند. اما از این به بعد می گوئیم احد هذین المائین حلال، نتیجه اش می شود ترخیص تخییری دیگر. اگر شارع بیاید به شما بگوید احد هذین المائین لک حلال، شما از این خطاب چه چیزی استفاده می کنید؟ استفاده می کنید که شارع ترخیص داده در شرب احدهمای لابعینه. ایشان فرموده احد المائین هم شیء، احد المائین هم ماء، موضوع دلیل هست. کل شیء لک حلال را ما تطبیق می کنیم بر احد المائین می گوئیم احد المائین لک حلال، نتیجه اش می شود تخییر.

اقول: این تقریب تقریبی است که محقق ایراوانی ره مطرح کرده است. اول جواب از این تقریب بدهیم بعد برویم سراغ تقریب محقق عراقی که در هر کدام از این دو آب اصالة الحل جاری کرده مشروطا بترک شرب الماء الآخر.

جواب فرمایش مرحوم ایراوانی یک کلمه است، وآن این است که فرق است بین اینکه ما به دلیل خاص از مولا بشنویم احد هذین المائین لک حلال، و بین اینکه ما عموم قاعده حل را بخواهیم در این مورد پیاده و تطبیق کنیم. فرقش این است که: وقتی در خطاب خاص می گویند احد هذین المائین حلال، یک ظهور التزامی پیدا می کند که احد هذین المائین التی تختاره لک حلال. یکی از این دو آب را که اختیار کردی بر تو حلال است. اما کل شیء لک حلال همچنین مدلول التزامی ای ندارد. کل شیء لک حلال می گوید که یکی از این دو آب حلال هست اما یکی از این دو که اختیار تطبیق آن با شماست، یا نه یکی از این دو حلال است از قبیل علم اجمالی به حلیت احدهما، یعنی کأنه شما می دانی یکی از این دو واقعا حلال است، کل شیء لک حلال هم می گوید بگو انشاء الله یکی از این دو واقعا حلال است. اما آن آبی که من می خورم همان ماء حلال است که من می خورم؟! مدلول التزامی ندارد که احدهما الذی اختیار تطبیقه بیدک لک حلال. همچنین ظهور التزامی ندارد.

سؤال وجواب: ما اثر سازی که می کنیم، عموم اگر اثر داشت به او تمسک می کنیم اثر نداشت تمسک نمی کنیم. واثر هم گاهی دارد. شما علم اجمالی دارید که یا نماز ظهرتان باطل است یا نماز عصرتان، (قاعده فراغ را مثال می زنم که او هم یک اصلی است) احتمال می دهید که هر دو نماز باطل باشد، اینجا قاعده فراغ می گوید بگو انشاءالله یکی از این دو نماز صحیح است. مثل اینکه علم اجمالی داری که یکی از این دو نماز صحیح است. اگر علم اجمالی می داشتی که یکی از این دو نماز صحیح است دیگری باطل چه می کردی؟ یک نماز به نیت ما فی الذمه می خواندی قربة الی الله. حالا هم قاعده فراغ می گوید احدی هاتین الصلاتین صحیحة یعنی اینجا هم می توانی یک نماز به نیت ما فی الذمة بخوانی دیگر نیاز به اعاده هر دو نماز نیست. معنای تطبیق قاعده فراغ در احد هذین الصلاتین این نیست که اختیار تطبیق قاعده فراغ به دست توست. ولذا اگر این دو نماز عددشان با هم مختلف بود مثل نماز مغرب و نماز عشاء، علم اجمالی پیدا کردی که یکی از این دو نماز باطل است احتمال می دهی هر دو باطل باشد، اینجا قاعده فراغ می گوید بگو انشاءالله یکی از این دو نماز صحیح است. اما به چه درد می خورد؟ کدام صحیح است؟ اگر شارع به دلیل خاص می گفت در مورد نماز مغرب و عشاء که بگو انشاءالله یکی از این دو نماز صحیح است، خب می گفتیم این دلیل خاص نباید لغو باشد، پس می خواهد بگوید در یکی از اینها به اختیار خودت قاعده فراغ جاری کن دیگری را اعاده کن. دوست داری مغرب را قاعده فراغ جاری کن دوست داری عشاء را، آن دیگری را اعاده کن. اما عموم قاعده فراغ که اجراء می کنیم می گوئیم یکی از این دو نماز انشاءالله صحیح است وزانش وزان علم اجمالی می شود که علم اجمالی داریم یکی از این دو نماز صحیح است. خب علم اجمالی داریم یکی از این دو نماز صحیح است به چه درد می خورد؟ خب علم اجمالی هم داریم یکی از این دو نماز باطل است. من اگر نماز مغرب را اعاده نکنم شاید باطل همان نماز مغرب باشد، پس باید نماز مغرب را اعاده کنم. نماز عشاء را هم اگر اعاده نکنم شاید باطل نماز عشاء باشد، باید او را هم اعاده کنم، ولو بدانم یکی از این دو نماز صحیح است. علم اجمالی به بطلان احدهما موجب احتیاط می شود. در این آب هم اگر من علم وجدانی داشتم که یکی از این دو آب پاک و حلال است چه می کردم؟ باز اجتناب می کردم از هر دو بخاطر علم اجمالی به نجس بودن یکی از این دو آب. چون علم اجمالی به پاک بودن وطهارت احدهما که منجز نیست، مگر آب پاک را باید بخورم. علم اجمالی به طهارت احدهما که منجز نیست، این علم اجمالی به نجاست احدهماست که منجز است. چه جور اگر علم اجمالی داشتم یکی از این دو آب پاک است هیچ اثر نداشت به لحاظ جواز شرب، چون هر کدام را می خوردم شاید همان چیزی که نجس بود باشد، کل شیء لک حلال هم با این عموم که در اینجا تطبیق می شود و می گوید یکی از این دو آب حلال است و پاک است یعنی بگو من حجت اجمالیه دارم که یکی از این دو آب حلال و پاک است، اما آنی که من می خورم همانی است که حلال وپاک است؟ هذا اول الکلام.

پس فرق است بین اینکه عموم قاعده حل را تطبیق کنیم بر احد المائین وبین اینکه دلیل خاص بیاید بگوید احد هذین المائین لک حلال، این دلیل خاص ظهور التزامی پیدا می کند در اینکه احد هذین المائین لک حلال و اختیار تطبیقه بیدک، اما عموم قاعده حل همچنین قرینه عرفیه ای ندارد.

پس این فرمایش محقق ایروانی درست نیست.

ماند تقریب محقق عراقی که تقریب دقیقی هست. فحول از علماء وقتی نقض محقق عراقی را بررسی کرده اند به مشکل افتاده اند که چه جور جواب بدهند از این نقض. نقض دقیقی است. ایشان می گوید اگر مسلک اقتضاء را قبول کنید باید این نتیجه اش را هم بپذیرید که ترخیص تخییری است در اطراف علم اجمالی. در حالی که شما این نتیجه را نمی پذیرید.

جواب هایی که از این نقض محقق عراقی داده شده است اجمالا عرض کنم:

جواب اول: جوابی است که مرحوم آقای خوئی داده است. ایشان فرموده: رفع تعارض فقط به این نیست که از اطلاق احوالی این قاعده حل رفع ید کنیم و به اطلاق افرادی این دو قاعده حل در این دو تا آب ملتزم بشویم. این یک راه است برای رفع تعارض که محقق عراقی فرمود. اما راه منحصر به این نیست. راه دیگر این است که ما در یک آب هم اطلاق افرادی را بپذیریم و هم اطلاق احوالی را. نسبت به آب دوم بگوئیم اصلا قاعده حل جاری نمی شود، این هم رفع تعارض می کند. جریان قاعده حل در یک طرف مطلقا و عدم جریانش در طرف دیگر مطلقا. این هم رفع تعارض می کند. رفع تعارض منحصر به این نیست به اینکه ما دو تا قاعده حل مشروط بپذیریم در این دو تا آب، بلکه می شود از این راه رفع تعارض کرد که یک قاعده حل مطلقه در آب الف را بپذیریم و در آب دوم اصلا قاعده حل را نپذیریم. مگر راه شما مرجح داشت؟ دو تا راه داریم برای رفع تعارض، چه مرجحی دارد که شما اصرار دارید که رفع تعارض بکنید با تقیید اطلاق های احوالی؟! نه، راه دیگری هم برای رفع تعارض هست. پس راه شما مرجح ندارد. راه دیگر هم مرجح ندارد، ولی این معنایش این می شود که ما بگوئیم هر کدام از این دو راه را ما انتخاب کنیم ترجیح بلامرجح است پس هیچ راهی را برای رفع تعارض ما انتخاب نمی کنیم. تعارض می شود مستقر. این بیان مرحوم آقای خوئی است.

اقول: اشکال این بیان مرحوم آقای خوئی این است که ما باید ببینیم مرکز تعارض کجاست جناب آقای خوئی؟

اولا در این مثال دو تا آب احتمال عرفی نیست که شارع بیاید اصل طهارت یا قاعده حل را در آب الف جاری بکند در آب ب جاری نکند. مگر آب الف یک مزیتی داشته باشد مثلا آب الف مظنون الطهارة است آب ب مظنون النجاسة است، این می شود مرجح. اما اگر هر دو پنجاه درصد احتمال دارد که نجس باشند و هر دو هم آب هستند، ما احتمال مزیت نمی دهیم در آب الف که شارع بخاطر آن مزیت بیاید بگوید که آب الف قاعده حل دارد آب ب ندارد. شارع که با آب الف فامیلی و قوم خویشی ندارد، چه مزیتی دارد آب الف؟

سؤال وجواب: اگر اختیار دست مکلف باشد که یکی از این دو را که خوردی مجاز هستی این که شد ترخیص تخییری. این چه هنری است که ما بخواهیم ترخیص تخییری را اثبات کنیم. مرحوم آقای خوئی می خواهد راه دومی درست کند برای رفع تعارض که ترخیص تخییری نیست. می گوید جریان اصل حل در آب الف تعیینا احتمالش هست. می گوئیم این احتمالش در این دو تا آب نیست اگر هر دو شک متساوی الطرفین داشته باشند. آنوقت پس یقینا راه دوم باطل است در این مثال، منحصر می شود امر به راه اول که علم تفصیلی پیدا می کنیم با این بیان که یقینا آب الف قاعده حل مطلق ندارد که سواء شربت الماء الثانی أم لا، چون ترجیح بلامرجح است، او قاعده حل مطلقه داشته باشد آب دوم اصلا قاعده حل نداشته باشد این احتمال در آن نیست چون مزیتی در آب الف نیست. پس اطلاق احوالی در این دو آب ساقط هست بالعلم التفصیلی چون احتمال نمی دهیم حلیت مطلقه ظاهریه را در هیچکدام از این دو آب، چون ترجیحی بین این دو آب نیست که یکی حلیت مطلقه داشته باشد و دیگری عدم حلیت. پس در این مثال علم تفصیلی پیدا می کنیم که این دو آب یقینا حلیت مطلقه ندارند، ولی احتمال حلیت مشروطه را در هر کدام از این دو آب می دهیم. محقق عراقی می گوید آقایان طرفدار مسلک اقتضاء! چرا از ظهور قاعده حل در اصل حلیت ولو حلیت مشروطه در این دو آب رفع ید می کنید؟ رفع ید از ظهور قاعده حل در اصل حلیت این دو آب ولو به نحو مشروط رفع ید از حجت است بلاوجه. پس در جائی که این دو آب هیچکدام مزیت ندارد جناب آقای خوئی اصلا راه دوم شما محتمل نیست منحصر است راه به راه اول و علم تفصیلی پیدا می شود به سقوط اطلاق احوالی در این دو قاعده حل نسبت به این دو آب، اما اطلاقهای افرادی این دو محتمل الثبوت هست تمسک می کنیم به عموم قاعده حل برای اثبات حلیت مشروطه.

اما در جائی که احتمال مزیت در هر کدام هست، یکی آب است و یکی لباس است، احتمال مزیت در آب هست و احتمال مزیت در لباس هست، آنوقت فرض کنید یکی آب است و یکی مایع است. واقعا احتمال می دهیم شارع در آب معینا قاعده حل جاری بکند، احتمال هم می دهیم در آن مایع مضاف مثلا شیر قاعده حل جاری کند، ما چه می دانیم، هر کدام یک مزیت محتمله ای دارد و احتمال مزیت در هر کدام می دهیم. اینجا فرمایش آقای خوئی قابل قبول است که احتمال ثبوتی هست که شارع آمده راجع به آب قاعده حل جعل کرده مطلقا، حلیت مطلقه، ولی در مورد شیر حلیت جعل نکرده ظاهرا. احتمال عکسش هم هست. خب در اینجا فرمایش آقای خوئی قابل تصور وتعقل هست که ما احتمال می دهیم قاعده حل در یکی از این دو جعل شده تعیینا دون الآخر. ولکن از آقای خوئی سؤال می کنیم می گوئیم:

آیا اطلاق افرادی قاعده حل یعنی اصل قاعده حل ولو به نحو مشروط، آیا حلیت مشروطه در این آب معارضه می کند با چیزی؟ نخیر. اگر شارع در این آب بگوید هذا حلال إذا لم تشرب اللبن این حلیت مشروطه با چه چیزی معارضه می کند وطرف معارضه با چه چیزی هست؟ طرف معارضه با هیچ چیز نیست. حتی با اطلاق حلیت ظاهریه شرب لبن هم معارض نیست. یعنی شارع می تواند بگوید شرب اللبن حلال مطلقا أی سواء شربت الماء أم لا، ولکن شرب الماء حلال ظاهرا إذا لم تشرب اللبن، این را هم بگوید هیچ مشکلی نیست. چرا؟ برای اینکه ترخیص در مخالفت قطعیه پیش نمی آید. اگر شما شیر را بخوری دیگر ترخیص نداری در خوردن آب. اگر شیر را نخوری ترخیص داری در خوردن آب و مخالفت قطعیه هم پیش نمی آید چون شیر را نخوردی. پس ترخیص در شرب ماء مشروطا به اجتناب از شرب لبن با هیچ چیز معارض نیست حتی با اطلاق احوالی حلیت شرب لبن هم معارض نیست. وقتی با هیچ چیز معارض نیست رفع ید از اطلاق افرادی حلیت در شرب ماء که اثبات می کند حلیت مشروطه را، رفع ید از او بلاوجه است، او طرف معارضه نیست. برای چی ما رفع ید کنیم از یک ظهوری که بلامعارض هست؟ و همینطور در مورد شرب لبن، اطلاق افرادی حلیت شرب لبن که هذا اللبن حلال لک إذا لم تشرب الماء این با چیزی معارض نیست، حتی با اطلاق حلیت شرب الماء معارض نیست کما وضحناه. چیزی که طرف معارضه نیست یعنی ظهور بلامعارض. از ظهور بلامعارض به چه مجوز عقلی و شرعی رفع ید بکنیم؟

جناب آقای خوئی! اینکه دیدید که اگر ما قاعده حل را در یک طرف از ریشه بکنیم از اصل قاعده حل در مثلا شیر رفع ید کنیم معارضه رفع می شود، این بخاطر این است که وقتی از اطلاق افرادی حل در شیر رفع ید کردیم بالتبع اطلاق احوالی اش هم از بین می رود وآن اطلاق احوالی طرف معارضه بوده است. اطلاق احوالی طرف معارضه بوده، شما وقتی می بینید از اطلاق افرادی حلیت شرب لبن رفع ید بکنیم اطلاق احوالی اش هم بالتبع از بین می رود فکر می کنید این اطلاق افرادی از بین بردن رفع تعارض کرد. نه، او رفع تعارض نکرد، او باعث شد اطلاق احوالی قاعده حل در شرب لبن هم بالتبع از بین برود و اطلاق احوالی که از بین رفت رفع معارضه شد چون یک طرف معارضه از بین رفت. ولی سؤال ما از شما این است که جناب آقای خوئی! مگر می شود انسان بیش از مقدار معارضه ظهور معتبر را از بین ببرد؟ وقتی اطلاق افرادی قاعده حل در آب و در شیر یعنی حلیت مشروطه در آب و در شیر طرف معارضه نیست با هیچ ظهوری، مگر ما مجازیم که از این ظهور رفع ید کنیم؟ ما همچنین اجازه ای نداریم. ظهور معتبر بلامعارض باید به آن عمل کنیم.

پس این فرمایش آقای خوئی در این جوابی که داده اند تمام نیست.

جواب دومی که آقای خوئی داده اند این است که فرموده اند: جناب محقق عراقی! قبح ترخیص در معصیت با این ترخیص تخییری از بین نمی رود. ترخیص در معصیت قبیح است حتی به نحو ترخیص تخییری. چطور؟ ایشان فرموده: شما با این ترخیص تخییری چکار می کنید؟ ترخیص می دهید در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال منتهی به شرط اجتناب از مباح. شما دارید ترخیص می دهید در شرب ماء نجس معلوم بالاجمال به شرط اجتناب از ماء طاهر. خب این قبیح است، شارع بیاید بگوید من اذن می دهم در ارتکاب آن حرام معلوم بالاجمال ولی به شرط اینکه از آن طرف مباح اجتناب کنید. خب این اذن وترخیص در قبیح است و الترخیص فی القبیح مستحیل فی حقه تعالی.

این هم بیان دوم ایشان که ترخیص تخییری را فرموده است که قبیح است. فرق می کند با ترخیص در یک طرف بطور معین، او قبیح نیست، او ترخیص در حرام قطعی نیست، شاید او حلال باشد. اما ترخیص در هر کدام از این دو آب که می دانم یکی از آنها نجس است یعنی ترخیص قطعی در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال منتهی مشروط به اینکه از آب مباح اجتناب کنیم. ابن قبحش سر جای خودش هست.

اقول: می گوئیم جناب آقای خوئی! ما نفهمیدیم، وقتی من مخالفت قطعیه نمی کنم و نمی توانم بکنم یعنی هر دو آب را نمی توانم بخورم چون ترخیص ندارم، صرف ترخیص در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال مادامی که من قطع پیدا نمی کنم که مرتکب حرام شده ام این چه قبحی دارد؟! واقع ترخیص در ارتکاب حرام قبیح است، که این را شما نمی گوئید، چون خودتان اصل بلامعارض را قبول دارید. در آن جائی که مثلا می دانم یا آب نجس است یا لباس، گفته اید قاعده حل در آب جاری می شود بلامعارض، و شاید فی علم الله آب نجس باشد، می شود ترخیص در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال. اینکه قبیح نیست.

فقط می گوئید موقعی قبیح می شود که من مکلف هم قطع پیدا کنم که شارع ترخیص داده است در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال.

آخه من مکلف قطع پیدا کنم به اینکه شارع ترخیص داده در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال، باعث می شود کار شارع بشود قبیح، ولی اگر من قطع پیدا نکنم کار شارع حسن است؟! این چه ملاکی دارد؟! ترخیص در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال که منجر به مخالفت قطعیه نمی شود اگر قبیح است چه من مکلف بدانم ترخیص در ارتکاب حرام داده شده و چه ندانم قبیح است، اگر قبیح نیست من مکلف هم بدانم قبیح نیست.

وشهد علی ما ذکرنا نقض به مرحوم آقای خوئی، که جناب آقای خوئی! در سه جای اصول ملتزم شدید به ترخیص تخییری در ارتکاب اطراف علم اجمالی:

مورد اول نقض: در بحث انسداد. در جائی که از احتیاط عسر و حرج لازم می آید، فرموده اید لاحرج وجوب احتیاط را بر می دارد ولی حرمت واقعیه را بر نمی دارد. صریحا ایشان گفته است. چرا؟ برای اینکه من این دو آب را که می دانم یکی از آنها نجس است، مضطر نیستم به شرب ماء نجس، اجتناب از ماء نجس هم برای من حرجی نیست چون آب پاک هم دارم، احتیاط بر من حرجی است لاحرج وجوب احتیاط را بر می دارد. نتیجه اش چه می شود؟ نتیجه اش می شود جواز شرب احدهمای لابعینه ظاهرا، چون حرمت واقعیه که از بین نرفت. شمای آقای خوئی که گفتید ترخیص قطعی در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال قبیحٌ، چطور شد در آنجا شما ملتزم شدید به این امر قبیح؟! اگر حرج رافع قبح است خب در مطلق موارد هم مصلحت تسهیل می تواند رافع قبح باشد. اگر بخاطر حرجی بودن احتیاط می گوئید قبح از بین می رود، خب این قبح بخاطر مصلحت تسهیل هم که در ترخیص ظاهری مصلحت تسهیل هست می تواند از بین برود. این یک مورد نقض.

مورد دوم نقض: در بحث اضطرار الی احد الاطراف لابعینه در بحث قاعده اشتغال. آنجا هم مرحوم آقای خوئی ملتزم شده که اگر من مضطر بودم به ارتکاب احد المائینی که می دانم یکی از آنها نجس است، دلیل رفع اضطرار وجوب احتیاط را بر می دارد ولی حرمت واقعیه سر جای خودش هست.

خب جناب آقای خوئی! حرمت واقعیه که سر جای خودش هست جواز ارتکاب احدهما تخییرا می شود ترخیص قطعی در ارتکاب حرام معلوم بالاجمال به شرط ترک مباح. شما که این را قبیح می دانید چطور شارع می تواند امتنان بکند از باب امتنان اذن بدهد در این کار قبیح؟! به چه ملاک؟

مورد سوم نقض: در بحث اجتهاد و تقلید. مرحوم آقای خوئی می گوید: دو تا مجتهد فتوای مخالف هم می دهند یکی می گوید در این سفر نماز قصر واجب است و یکی می گوید نماز تمام. آقای خوئی می گوید ما دلیل نداریم بر تخییر، والا اگر دلیل داشتیم ملتزم می شدیم به تخییر کما التزم به المشهور.

خب جناب آقای خوئی! تخییر مستلزم ترخیص در مخالفت قطعیه است. تخییر معنایش این است که می توانم از این مجتهد تقلید کنم نماز شکسته بخوانم تمام نخوانم، می توانم هم از آن مجتهد تقلید کنم تمام بخوانم قصر نخوانم. خب این می شود ترخیص قطعی در ترک واجب معلوم بالاجمال، چون به من اجازه دادند از یکی از این دو تقلید کنم از هر کدام خواستم، ومسلّم فتوای یکی از این دو مستلزم ترک واجب واقعی است، پس چرا شما آنجا نگفتید قبیح است فقط گفتید دلیل نداریم؟

پس این فرمایش ایشان هم تمام نیست، بقیة الکلام انشاءالله فردا.